

هو العليم

غلبه احساسات بر عقل علت انحراف جامعه

بشری

میلاذ حضرت زهرا سلام الله علیها - ۱۴۱۱ هـ.ق

بیانات

آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين

و الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا و حبيب قلوبنا و

طيب نفوسنا

ابى القاسم المصطفى محمد

و على اهل بيته الطاهرين المعصومين

و اللعنة على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم

الدين

جايگاه علم و ظن در قرآن و روايات

قال الله الحكيم فى كتابه الكريم: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ

الْيَهُودُ وَلَا النَّصْرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^١

روز ميلاد صديقه كبرى فاطمه زهرا

١. سورة بقره (٢) آيه ١٢٠.

سلام الله عليها است. خداوند متعال عیدی ما را در امروز رفع گرفتاری از شیعیان آن حضرت قرار بدهد، صلواتی ختم کنید.

ترجمه آیه شریفه این است که خداوند به پیغمبر اکرم می‌فرماید: هیچ‌گاه یهود و نصاری از تو خشنود نمی‌شوند تا اینکه از آنها متابعت کنی و از ملت آنها پیروی کنی، ای پیغمبر بگو: ﴿إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى﴾ هدایت خداوند و راهنمایی که پروردگار متعال برای بندگانش قرار داده است، هُدَى همان است و هدایت اختصاص به همان مسیر دارد؛ ﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾ پس از اینکه ما به تو علم دادیم و راه و مسیر تو را مشخص کردیم باز اگر برخلاف علمت از آنها متابعت کنی؛ ﴿مَا لَكَ مِنْ اللَّهِ مِنْ وَليٍّ وَلَا نصيرٍ﴾ دیگر پروردگار متعال نصیر و ولی تو نخواهد بود. در جای‌جای قرآن مجید و روایات ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین ما به این مسئله می‌رسیم که همیشه مسیر حق و واقع را در متابعت از علم قرار داده‌اند و از ظن و گمان و

احساسات و پیروی از هوی و هوس انسان را بر حذر داشته‌اند.

تأثیر شدید یافته‌های حسی بر افکار بشر

انسان وقتی که به این دنیا می‌آید و پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد همان‌طور که فرموده‌اند دارای عقل هیولانی است. یعنی قابلیت برای ادراکات و ادراک معارف را دارد. یک بچه وقتی که به دنیا می‌آید غیر از محدودهٔ مقتضای وجودی خود ادراکی ندارد، کم‌کم وقتی که رشد می‌کند این عقل هیولانی خود را تبدیل به بالفعل می‌کند؛ یعنی به واسطهٔ آلات و حواسی که پروردگار در وجود انسان قرار داده است معارفی را در ذهن خود انباشته می‌کند و به واسطهٔ انباشته شدن و ذخیره آن معارف جزئیه که از راه حواس به ذهن انتقال پیدا می‌کند، انسان می‌تواند ادراک کلیاتی را بنماید که آن کلیات نتایج مدرکات جزئیهٔ انسان خواهد بود. غالب افراد بشر در همین مرحلهٔ عقل بالفعل تا به آخر عمر می‌مانند و از این مرحله تجاوز نمی‌کنند.

به عبارت دیگر نتایج فکری خود را و ملاکات خود را بر اساس یافته‌های حسی قرار می‌دهند و

به واسطه آن ادراکات کلیات که از آنها محروم است، موفق به پیدا کردن مسیر صحیح و واقع و به عبارت دیگر علم نمی گردند.

نظر صدر المتألهین راجع به احساسات

و همان طوری که مرحوم صدر المتألهین فرموده است:

کم هستند افرادی که در نهایت عمر به مرحله عقل بالمستفاد که اتصال به تجرّد تام است و به طور کلی از حواس و از احساسات در آن مرحله راه ندارد برسند، غالب مردم در احساسات زندگی می کنند!^۱

من باب مثال شخصی نشسته گریه می کند، شما در مقابل او قرار می گیرید از حالت حزن و اندوه او، بدون اینکه متوجه بشوید جهت گریه و اندوه او چیست شما هم متأثر می شوید، این را احساسات می گویند. جماعتی حرکت می کنند و به سمتی می روند شما هم به دنبال آنها حرکت می کنید و می روید مسیر آنها کجاست؟ نمی دانید، چه مقصدی دارند؟ خبر ندارید، به صرف اینکه گروهی در

^۱. رجوع شود به المبدأ و المعاد، ملاً صدرا، ص ۴۳۷ و ۴۳۸.

مسیری حرکت می‌کنند ما هم می‌رویم، این را احساسات می‌گویند. حتی مردم در دین خودشان پای‌بند احساسات هستند؛ یعنی از احساسات برای ادراک معارف خودشان استفاده می‌کنند.

حدیث مشهوری است که می‌فرماید: اگر پیغمبر اکرم و همین‌طور پیامبران گذشته با مردمی مواجه بودند که به واسطه کلمات آن بزرگان اینها حق را درمی‌یافتند پیامبران گذشته و پیامبر اسلام احتیاجی به معجزه نداشتند. علت اینکه پیامبران از خود ابراز معجزه می‌کنند و مسائل غیر عادی را بروز می‌دهند پای‌بند بودن مردم به احساسات است.^۱

یک مطلب غیر عادی می‌بینند گرایش پیدا می‌کنند. تمام برنامه‌ها و کارهایی که مردم انجام می‌دهند - تمام آنها - بر اساس احساسات است! و اما اینکه از روی عقل و تأمل و علم، عملی را انجام بدهیم خیلی کم اتفاق می‌افتد. به واسطه دو کلمه و دو مطلب و تعریف کردن از یک نفر و از شخصی انسان تغییر جهت و حالت پیدا می‌کند.

^۱. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۳۹ - ۴۴۵؛ امام شناسی، ج ۴، ص ۹۲ - ۹۶.

حکایتی آموزنده درباره غلبه احساسات بر

عقل

من در زمان قبل از انقلاب که در قم تحصیل می‌کردم. یک روز صبح برای درس از منزل بیرون آمدم و حرکت کردم، دیدم درب منزل یکی از آقایان عده‌ای ایستاده‌اند و دارند دائماً تعظیم می‌کنند و چیزی می‌خوانند، تعجب کردم و جلو رفتم؛ درب منزل باز است خب داخل بروند دیگر، چرا داخل نمی‌روند؟! وقتی که جلوتر رفتم دیدم این عده بنده خدا از یکی از شهرستانها که آمدند همین‌طور درب منزل زیارت‌نامه می‌خوانند و همین‌طور دائماً تعظیم می‌کنند و داخل منزل نمی‌شوند! آنجا نشستم، نگاه کردم بینم عاقبت کار اینها به کجا می‌رسد؛ دیدم حدود بیست دقیقه نیم ساعت اینها به همین حال مشغول بودند تا اینکه ظاهراً اذن دخول پیدا کردند و وارد منزل شدند. این را می‌گویند احساسات!

تعریفی از یک نفر غیر موجه در نزد مردم [چه] تأثیری می‌گذارد که اینها به چنین موقعیت و مرحله‌ای می‌رسند که از او یک شخص مقدس و یک انسان کاملی در ذهن ترسیم می‌کنند، که می‌آیند

درب منزلش و زیارت‌نامه می‌خوانند، این را احساسات می‌گویند!

غلبه احساسات بر دیدگاه افراد در زیارت

ائمه

من باب‌مثال ما دوازده‌تا امام داریم. یکی از آن دوازده‌تا علی بن موسی الرضا است که در مشهد موفق به آستان‌بوسی آن حضرت هستیم. نگاه کنید به وضع و موقعیت علی بن موسی الرضا ببینید چه طوری است. در مدینه و در بقیع ما چهار امام داریم؛ امام حسن مجتبی علیه السلام، امام زین‌العابدین علیه السلام، علی بن‌الحسین و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام، اگر حضرت علی بن موسی الرضا در اینجا دارای مقام امامت هستند، ما در آنجا چهارتا امام داریم و آنها پدران حضرت به حساب می‌آیند؛ در بقیع شما حال زوار ائمه را در نظر بگیرید و حال زوار علی بن موسی الرضا را ببینید؛ چگونه است؟! وقتی که از درب وارد می‌شوند نگاه به آن قبه و به آن گنبد و آن رواق و آن حرم و آن جلال و ابهت و جمال حضرت که می‌کنند؟! خواهی نخواهی

آنچنان خاضع و خاشع می‌شوند که اوّل درب را می‌بوسند بعداً وارد می‌شوند اذن دخول می‌گیرند «بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله» تا به آخر و بعد آهسته آهسته حرکت می‌کنند و می‌آیند، تا می‌رسند به درب مطهر و آنجا دوباره می‌ایستند و یک اذن دخول دیگر، که با یک حالت خضوع و خشوع وارد حرم مطهر می‌شوند؛ اما در مدینه منوره در قبرستان بقیع خودم شاهد بودم، دیدم همین زوار ایرانی و شیعه اهل بیت با کفش تا دم‌قبر مطهر اینها می‌آیند، به خاطر چیست؟! به خاطر اینکه قبور مطهر ائمه در قبرستان بقیع گنبد و بارگاه ندارد.

اگر قرار بر اجلال و بر تعظیم باشد که آنها مقدم هستند؛ چهار امام ما در آنجا داریم، این را احساسات می‌گویند.

مثالی زیبا از غلبه احساسات بر عقل

غلبه احساسات بر عقل، حتی در دین خود مردم هم این قضیه رسوخ دارد. من الآن دارم برای شما صحبت می‌کنم، خب موقعیت من [طوری است که] عمامه‌ای به سر دارم، قبایی پوشیدم، عبایی پوشیدم،

برای شما بالای منبر صحبت می‌کنم، خب شما هم توجه کردید، تفضل کردید، استماع می‌کنید، کم‌وبیش مطالب حق و باطل ما را گوش می‌کنید و به‌دیده اغماض می‌نگرید، اما اگر من از این منبر بیایم پایین و عمامه را از سرم بردارم و مانند شما کناری بگیرم و بنشینم و لباس را دریاورم با یک پیراهن و یک شلوار برای شما صحبت کنم، دید شما و بصیرت شما نسبت به من تغییر پیدا می‌کند. اینها به‌خاطر چیست؟! خب اگر چیزی بلام که در دو حالت فرقی نمی‌کند اگر هم بلد نیستم که به‌واسطه قبا و عمامه که بر من چیزی اضافه نمی‌شود؟! اینها تمام به‌واسطه غلبه احساسات بر عقل است.

علت مهم وقایع اسفناک بعد از رحلت

پیامبر

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌واسطه همین غلبه احساسات بر عقل از حکومت رانده شد. و در زمان بعد از پیامبر اکرم زعمای قوم به‌واسطه همین جهت آمدند و حکومت و ولایت را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلب کردند و فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها به‌واسطه همین غلبه احساسات بر عقل به شهادت

رسید. تمام نکته و مسئله آن حضرت در این بود که بیاید و در مقابل مردم، به مردم بگوید این مسئله را باید کنار بگذارید به آنچه که پیغمبر اکرم فرموده باید عمل کنید این تمام مرام حضرت زهرا سلام الله علیها بوده و عجیب اینجا است که خود آنها این مسئله را خوب می دانستند و بسیار از این نکته سوءاستفاده کردند وقتی که مردم نگاه می کنند می بینند ریش سفیدانی مانند ابوبکر و مغیره و ابو عبیده جراح اینها افرادی بودند که در زمان پیغمبر و جیه الملة بودند ما الآن بعد از گذشت آن زمان درباره آنها این طور قضاوت می کنیم، ابوبکر يك ریش سفیدی بود، پدرزن پیغمبر بود، ابو عبیده از معاریف قوم بود و در میان فئه باطله و گروه باطله افرادی بودند که مورد توجه مردم بودند و به واسطه همین ها مردم اغوا شدند.

عمر می آید جلوی مردم نان جو و سرکه می خورد^۱ و به فرزندش شلاق می زند^۲ و بر بالای

۱. رجوع شود به تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۹۴ - ۷۰۵.

۲. تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۸.

منبر می گوید: تمام افراد از عمر عالم تر هستند حتی زنان در حِجال^۱ اما همین عمر در باطن می آید به امیرالمؤمنین علیه السّلام می گوید: دختر خود را به من بده و وقتی که آن حضرت استنکاف می کند، می گوید: اگر دختری را به من ندهی به عنوان دزدی و به تهمت دزدی اقامه شهود می کنم و دست تو را قطع می کنم^۲ اینها را که مردم نمی دیدند.

فریب مردم توسط خلفاء با مظلوم نمایی

در میان مردم آنچه که باعث جلوه دادن و نشان دادن يك وجه زیبا است همان مظلوم نمایی آنها و اظهار عجز آنها است و اینکه آنها خود را با مردم هم رنگ و همگام به تصویر می کشاندن! وقتی که عمر در بالای منبر می آید می گوید: تمام مردم از عمر عالم تر هستند. يك نفر بلند نمی شود بگوید: اگر عالم تر هستند پس چرا نمی آیی پایین؟! اگر همه از تو عالم تر هستند پس این بالا چه کار می کنی؟! وقتی که ابوبکر می آید و در بالای منبر

۱. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۸۲.

۲. النوادر، اشعری، ص ۱۲۹ و ۱۳۰؛ الکافی، ج ۵، ص ۳۴۶.

جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۵، ص ۲۹۶ - ۳۰۵.

به مردم می گوید: اقیلونی و لستُ بِخَیْرِکُمْ^۱ مرا پایدار
بدارید و در هر جا که منحرف شدم به من گوشزد کنید
و من بهتر از شما نیستم! یکی نیست بیاید و به ابوبکر
بگوید که اگر تو مانند ما هستی پس این منصب را چرا
غصب کردی؟!

اینها با همین کلمات شیطنت آمیز در دل مردم
رسوخ پیدا می کنند. مردم می گویند: عجب اینها چه
افراد منصفی هستند، ادعایی ندارند، اینها خودشان را
مانند ما تصور می کنند، موقعیتشان این طور، کلامشان
این طور. به این وسیله می آیند مردم را اغوا می کنند
و آن مطلب حق و باطل را مردم به ذهن نمی آورند.

محاچهٔ اویس قرن با عمر بر سر غصب

خلافت

فقط یک نفر آمد در آنجا و مُچ عمر را جلوی
مردم باز کرد، او اویس قرَن بود وقتی که به مدینه آمد
- شرح حالش مفصّل است - وقتی عمر با اویس
صحبت می کند، می گوید: کیست که این خلافت را

^۱. الفضائل، ابن شاذان، ص ۱۳۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱،
ص ۱۶۹. با قدری اختلاف در مصادر.

به دو قرص نان از من بخرد. او پس فوراً جوابش را می‌دهد و می‌گوید: اگر اهلیت برای خلافت داری حق نداری به کسی واگذار کنی؛ چون خلافت یعنی زعامت مردم، یعنی راهبردن مردم، یعنی هدایت مردم، و اگر اهلیت نداری خب بگذار خلافت را آن شخصی که اهلیت دارد بیاید بردارد.^۱

مردمی که در آن زمان بودند آن مردم تابع احساسات بودند. عقل آنها بر احساسات آنها حاکم نبود؛ لذا به مختصر قائله‌ای همین که دیدند پیغمبر از دنیا رفته است و یک عده به سمت سقیفه می‌روند. اینها هم حرکت کردند و آمدند و گفتند: کجا دارید می‌روید؟ گفتند: به سقیفه می‌رویم. خب سقیفه چه خبر است؟ شما که عید غدیر را دیدید، شما که واقعه غدیر را مشاهده کردید، حداقل سی هزار جمعیت با پیغمبر اکرم در آن مراسم شرکت داشتند؛ پس به دنبال مردم حرکت کردن و رفتن و آن قائله را

۱. تذکرة الأولیاء، ص ۲۰:

«[عمر] گفت: کیست که این خلافت را به یک نان از من بخرد؟ او پس گفت: کسی که عقل ندارد. چه می‌فروشی؟ بینداز تا هر که خواهد برگردد. خرید و فروخت در میان چه کار دارد؟»

ایجاد کردن چه معنا دارد؟! این همین معنای غلبه احساسات بر عقل است؛ حرکت می‌کند می‌آیند به واسطه جمعیت می‌روند در آنجا اجتماع می‌کند و بعد با تردستی و شعبده‌بازی وقتی که حکومت به ابوبکر می‌رسد آنها هم می‌آیند و گرایش پیدا می‌کند و چشم‌بسته به این مرحله سقوط می‌کند!

خیانت غالب علمای عامه در اغواء مردم

و عجیب اینجاست وقتی که ما به کتاب‌های علمای اهل تسنن نگاه می‌کنیم، بعضی یا غالب آنها را می‌بینم واقعاً اینها افراد متبحری بودند، افراد عالمی بودند و اینها چه خیانتی بالاتر از این انجام دادند که به واسطه مطالب خلافی که از اینها نقل کردند باعث اغوای مردم شدند، اغوای اهل تسنن می‌شوند.

بررسی اعتقادی ابن‌ابی‌الحدید از شرح

نهج‌البلاغه

همین ابن‌ابی‌الحدید که این قدر راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ارادت و ولاء دارد و واقعاً نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام اظهار خشوع و محبت می‌کند. یک جلد از کتاب خودش را جلد

دوازده شرح نهج البلاغه خودش را به مکارم عمر اختصاص می‌دهد! آن وقت در آنها چه بیان می‌کند؟! خب جناب ابن‌أبی‌الحدید تو با این فهم و با این شعور خود در چنین موقعیتی بودی که جای تقیه نبود، این کتاب نوشتن چه معنا دارد؟! مطالبی که از او نقل می‌کند خلاصه در هر موردی که می‌رسد نمی‌تواند از آن مرحله‌ای که هست دست بردارد! در عین حال به اهل بیت علیهم السّلام هم ارادت دارد به امیرالمؤمنین علیه السّلام ارادت دارد اشعاری که گفته خیلی مفصّل و خیلی شیوا است. و آنها امیرالمؤمنین را خوب می‌شناختند. می‌دانستند که امیرالمؤمنین همان امیرالمؤمنین و آن علی بن‌أبی‌طالبی است که آن‌طور بر صراط مستقیم و بر صراط حق است، که اگر تمام حقوق را از او سلب کنند، او ابداً گرایشی به این‌گونه مسائل ندارد. غیر از دو سه مورد که آن هم امیرالمؤمنین علیه السّلام به خاطر دیگران، نه به خاطر خود، از خود ابراز وجود در مقابل آنها نمود

ازدواج عمر با دختر امیرالمؤمنین سندی

دیگر از مظلومیت ایشان

عرض کردم کار به جایی می‌رسد که عمر با آن‌همه خصوصیات و با آن عداوتی که نسبت به اهل بیت علیهم السّلام روا داشته وقتی که می‌آید از دختر امیرالمؤمنین خواستگاری می‌کند حضرت نمی‌تواند جواب ردّ به او بدهند. بعضی‌ها آمدند و این قضیه را انکار کردند و گفتند: «آن دختر قبل از اینکه به ازدواج عمر دربیاید از دنیا رفته» بعضی‌ها می‌گویند: «اصلاً قضیه صحت ندارد» ولی این طور نیست. عمر آمد و آن دختر را تزویج کرد؛ یعنی مظلومیت امیرالمؤمنین به حدّی می‌رسد که با مبعوض‌ترین افراد بشر باید کنار بیاید و به واسطهٔ مصلحتی که پیغمبر اکرم به او وصیت کردند آن حضرت را باید به این امر تن در بدهد. این قضیهٔ آسان نیست!^۱

شمشیر به دست گرفتن امیرالمؤمنین در

زمان غصب خلافت

اول در قضیهٔ عبّاس عموی پیغمبر بود و یکی در

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی؛ ج ۱۵، ص ۲۹۶.

قضیه نبش قبر حضرت زهرا سلام الله علیها و یکی دو مورد دیگر هم که خب قضیه عباس معروف است. وقتی که آیه آمد که تمام درهایی که به سمت مسجدالنبی و مسجد مدینه باز می شود غیر از خانه امیرالمؤمنین علیه السلام باید بسته بشود^۱ حضرت دستور دادند تمام درها را ببندند؛ چون مسجد مدینه در مکانی واقع شده بود که اطرافش منازل اصحاب بودند منزل ابوبکر بود، منزل عمر بود، منزل بعضی دیگر بودند و اینها برای تبرک دری از منزلشان به آن صحن مسجد باز کرده بودند. آیه آمد که تمام درها باید بسته بشود، حضرت دستور داد تمام درها را بستند عباس عموی پیغمبر به این دستور عمل کرد و اطاعت کرد ولی درخواستی کرد که یا رسول الله اجازه بدهید که از باب تیمن و تشرّف ناودانی که از بام من بر این مسجد (آب مسجد) آب باران این بام را می آورد در مسجد این ناودان باقی باشد. ناودانی من قرار بدهم که این ناودان حکایت از تشرّف من بکند تبرک بکند مقام و موقعیت من بکند که بالأخره

۱. الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۲ - ۲۱۵.

من در این مسجد حقی دارم حق من در اینجا محفوظ شده آن مسائل و اینها.

پیغمبر اکرم قبول کردند و این امر را از ناحیه پروردگار خود آن حضرت به مردم ابلاغ کردند که پروردگار متعال این عمل را به عنوان شرافت برای عمویم عباس لحاظ کرده و این را همه می دانستند و در مدینه این قضیه معروفی بود.

تا اینکه در زمان عمر بن خطاب وقتی عمر در آن صحن مسجد نشسته بود کنیز عباس می رود در پشت بام و رخت می شوید آن آب آن غسله این شستشو را می ریزد و از این ناودان سرازیر می شود می آید روی سر عمر می ریزد، روی لباسش می ریزد کثیف می شود و اینها این دستور می دهد این ناودان را می کنند.

عباس هم مریض بوده با آن حالت نزار و بیماری می آید پیش امیرالمؤمنین علیه السلام و می گوید: «یا علی من دو رکن داشتم و دو بال داشتم که به آن دو بال اتکا می کردم، یکی پیغمبر بود که از دنیا رفت و دیگری تو هستی و این امر هتک احترام من تلقی

می شود خلاصه عمر آمده چنین کاری انجام داده!»
 امیرالمؤمنین علیه السّلام برمی خیزند و داریم
 شمشیر و ذوالفقار را به کمرشان می بندند در مسجد
 پیغمبر می آیند و دستور می دهند که: «آن ناودان را
 دوباره در جای خودش قرار بدهند. و قسم یاد
 می کنند که اگر کسی این ناودان را از اینجا بکند من
 سر او را برمی دارم» عمر وقتی این را می شنود می بیند
 قضیه، قضیه جدی است اینجا دیگر مثل بقیه جاها
 نیست که هر کاری با امیرالمؤمنین علیه السّلام
 بخواهد انجام بدهد.^۱

در یک مورد دیگر هم مسئله نبش قبر حضرت
 زهرا سلام الله علیها بوده هنگامی که آن حضرت به
 شهادت می رسند بنا بر بعضی از روایات
 امیرالمؤمنین علیه السّلام هفت صورت قبر در
 قبرستان بقیع ایجاد می کند و بنا بر بعضی از اخبار

۱ . بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۶۲ - ۳۶۵؛ «... قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ: وَ حَقُّ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ وَ الْمِنِيرِ لَيْنٌ قَلَعَهُ قَالِحٌ
 لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَهُ وَ عُنُقَ الْأَمْرِ لَهُ بِذَلِكَ، وَ لِأَضْلِبَنَّهَا فِي
 الشَّمْسِ حَتَّى يَتَقَدَّدا...»

چهل صورت قبر در قبرستان بقیع ایجاد می‌کند.^۱
صبح که می‌شود زعمای قوم می‌آیند و می‌بینند
که در قبرستان بقیع آن صور قبور هست به‌خاطر آن
مسائلی که اتفاق افتاده و رفع آن جهاتی که
کدورت‌هایی که هست اینها می‌خواهند نبش قبر
بکنند و خلاصه بدن حضرت را دریاورند نماز
بخوانند خلاصه روی هم‌رفته از این قضیه کسب
وجهه کنند.

در روایت داریم امیرالمؤمنین علیه السلام آن
لباس زرد که همیشه در معارک می‌پوشیدند آن را به
تن می‌کنند و شمشیر را می‌بندند و می‌آیند در
قبرستان بقیع و می‌فرمایند: «من اجازه نخواهم داد
که این قبور نبش بشود» عمر می‌آید و قسم یاد
می‌کند که باید من این قبور را نبش کنم و بدن فاطمه
زهرا را از قبر بیرون بیاورم و بر او نماز بخوانم
امیرالمؤمنین علیه السلام پیراهن عمر را می‌گیرد و
او را بلند می‌کند و چنان بر زمین می‌زند که ابوبکر
می‌آید و شفاعت می‌کند که یا علی ما نمی‌خواهیم

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۳، ص ۳۶۳؛ عیون‌المعجزات، ص

کاری که موجب کراهت تو بشود انجام بدهیم و آنها
منفعل می‌شوند و می‌روند کنار.^۱

در یکی دو مورد دیگر بوده. ولی در غیر این
موارد تمام آنچه که به سر امیرالمؤمنین علیه السّلام
آوردند حضرت دم برنیاورد.

کلام معاویه در سرزنش امیرالمؤمنین برای بیعت با ابوبکر

حتّی در قضیّه خلافت و بیعت با ابوبکر معاویه
برای سرزنش آن حضرت می‌نویسد:

تساق بخزائم الإقتسار كما يساق الفحل المخشوش
ثم نهضت الان تطلب الخلافة ابن أبي الحديد می‌گوید:
معاویه برای اینکه مدرک و بهانه‌ای از امیرالمؤمنین
علیه السّلام بدست بیاورد و به واسطه آن مدرک و بهانه
اهل شام را علیه آن حضرت بشوراند کتاب‌ها و
مکتوبات و نامه‌هایی برای آن حضرت می‌فرستاد و در
آن نامه‌ها آن حضرت را نسبت به مخالفت با ابی‌بکر و
عمر سرزنش می‌کرد که آن حضرت در جواب معاویه

^۱. رجوع شود به علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۹؛ دلائل الإمامة، ص ۱۳۶ و
۱۳۷؛ عیون المعجزات، ص ۵۵.

مطلبی را بنویسد که او نشان اهل شام بدهد و ببیند که این مرد نسبت به ابی بکر و عمر چه قضاوتی می کند. در یکی از آن نامه ها این را می نویسد.^۱ خیلی باید دقت کرد معاویه می گوید: تساق بخزائم الاقتسار كما يساق الفحل المخشوش تو را مانند آن شتری که بینی او را سوراخ کرده باشند و میله ای در آن بینی قرار بدهند و با ریسمان او را محکم نگه دارند تا اینکه دست از چموشی بردارد و خاضع بشود در مقابل آن راهنمای خود و حرکت دهنده و سائق خود این طور تو را برای بیعت با ابوبکر به مسجد می کشانند. یعنی چه کار می کردند یعنی طناب انداخته بودند گردن امیرالمؤمنین این طوری به مسجد می کشانند.

مفتضح شدن معاویه با جواب

امیرالمؤمنین

بعد امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب معاویه

می نویسد :

و قلتَ اَنِّي كُنْتُ اُقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ

^۱. شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۸۴ - ۱۸۷.

[حَتَّىٰ أُبَايِعَ] وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتُ، وَ

أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتُ؛ تو به من نوشتی که من مانند

شتری که او را به این نحو رام کنند مرا به بیعت با

ابی بکر می بردند تو خیال کردی که می خواستی مرا

سرزنش کنی و می خواستی مرا مذمت کنی ولی مرا

مدح کردی و می خواستی که مرا به فضیحت بکشانی

خودت مفتضح شدی

یعنی چه؟ یعنی من در مقابل خدا و در مقابل

کلام خدا و در مقابل حق و در مقابل وصیت پیغمبر

آن قدر استوار و ثابت و پابرجا بودم که به هیچ

وسیله ای حتی به قیمت سقط فرزندم و کشتن عیالم

حاضر نشدم به این امر تن در بدهم تا اینکه شما مرا

با ریسمانی که به گردنم انداختید به این امر وادار

کردید

وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتُ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتُ، وَ أَنْ تَفْضَحَ

فَافْتَضَحْتُ؛ وَ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَابَةٍ فِي أَنْ يَكُونَ

مَظْلُومًا، مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًّا فِي دِينِهِ وَ لَا مُرْتَابًا بِيَقِينِهِ؛^۱ باکی

نیست و اشکالی ندارد که مسلمانی در دین خدا

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۸۷ و ۳۸۸.

مظلوم واقع بشود، و مظلوم واقع بشود در جایی که در دین خودش شک نداشته باشد و با یقین خودش ریب مخلوط نباشد.

امیرالمؤمنین مصداق عالی غلبه عقل بر

احساسات

آن وقت همان امیرالمؤمنینی که هنگام نبش قبر شمشیر و ذوالفقار به کمر می‌بندد و به ابوبکر و عمر می‌گوید :

«قسم به خدا اگر سنگی از یکی از این قبور تغییر داده بشود زمین را به خون شما سیراب خواهم کرد»

آن امیرالمؤمنین در اینجا چه کار می‌کند این طور خاضع و این طور در برابر حکم خدا خاشع است! این مظلومیت امیرالمؤمنین است. این را می‌گویند: «غلبه احساسات بر عقل» مردم در آن زمان به امیرالمؤمنینی که جوان بود نگاه نمی‌کردند. آنها به جوانی که با مردم می‌نشست، با مردم برمی‌خواست، با مردم صحبت می‌کرد، نگاه نمی‌کردند. [بلکه] مردم به آن عمامه‌ها، به آن ریش‌های سفید، به اینکه این پدر زن رسول خدا است، به اینکه این الان

موقعیتش کذا و کذاست نگاه می‌کردند مردم
این طوری بودند! و فاطمه زهرا سلام الله علیها
به خاطر این قضیه و به خاطر احقاق ولایت به شهادت
رسید

اتحاد واقعی بین پیغمبر و حضرت زهراء

راجع به تاریخ حضرت زهرا سلام الله علیها
عجیب است، ما وقتی که در تاریخ آن حضرت نگاه
بکنیم، در تاریخ آن حضرت می‌بینیم اصلاً بین آن
حضرت و بین پیغمبر به هیچ وجه من‌الوجهی
دوئیت و امتیاز و تفارقی وجود نداشت؛ یعنی واقعاً
پیغمبر اکرم آنچه را که برای خود می‌خواست، برای
آن حضرت می‌خواست.

روزی حضرت زهرا سلام الله علیها خدمت
رسول خدا رسید و از آن حضرت تقاضای انگشتی
(انگشتی در دست او) می‌کند. حضرت می‌فرماید:
«من بهتر از این را به تو تعلیم کنم، هنگامی که به
نماز شب برخواستی از خداوند تقاضا کن و مسئلت
کن خداوند به تو عنایت می‌کند هر درخواستی که
بخواهی به تو می‌دهد.»

حضرت زهرا سلام الله علیها هنگام شب که

برای نماز از خواب برمی خیزد در نماز تقاضا می کند
«پروردگارا انگشتی به من عنایت کن خطاب
می رسد که در زیر سجاده تو است»

زیر سجاده را برمی دارد می بیند خاتمی است از
یاقوت که قیمتی برای آن متصور نیست حضرت
خوشحال می شوند و آن انگشت را در دست
می کنند شروع می کنند نماز خواندن بقیّه نمازها
را می خوانند و پس از نماز دوباره می آیند و
می خوابند. گویا در خواب می بیند که در بهشت
هستند و سه قصر، قصر مجلّل مشاهده می کنند
سؤال می کنند: این قصرها برای کیست؟ عرض
می کنند: «این قصرها متعلق به فاطمه بنت
رسول الله است»؛ حضرت وارد یکی از این
قصرها می شود، در قصرها گردش می کند و
می بیند سریری است و تختی است که سه پایه
و سه قائمه دارد سؤال می کنند که چرا این سریر
و این تخت سه پایه دارد؟ به آن حضرت عرض
می کنند: «صاحب این تخت از خدا تقاضای
انگشتی کرده خدا یکی از این پایه ها را تبدیل
به انگشت کرده لذا این تخت سه پایه دارد» از
خواب برمی خیزند فردا خدمت پیغمبر می رسند
این خواب را به آن حضرت بازگو می کنند
حضرت می فرمایند: «مَعَاشِرَ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ

لَيْسَ لَكُمْ الدُّنْيَا إِنَّمَا لَكُمْ الآخِرَةُ» از خدا تقاضای انگشتر کردی دنیا برای شما نیست آخرت برای شماست دنیا گذرا است برو و آن انگشتر را دوباره در زیر سجاده خودت قرار بده. حضرت شب هنگامی که به نماز شب برمی‌خیزند آن انگشتر را در زیر سجاده قرار می‌دهند پس از آنکه به خواب می‌روند دوباره همان قضایای دیشب اتفاق می‌افتد و وقتی که وارد می‌شوند می‌بینند که آن تخت روی چهار پایه و چهار قائمه استوار است.^۱

احقاق حق ولایت علت اعتراض حضرت

زهراء

حضرت فدک نمی‌خواهد کلام حضرت با ابوبکر و اینها بر اساس فدک نبود بر اساس حق ولایت بود؛ یعنی واقعاً اگر ما بخواهیم راجع به حضرت زهرا بحث کنیم و تفحص کنیم در آن حضرت می‌بینیم حضرت زهرا همان ادامه کار پدر بزرگوار خودش را بعد از فوت پیغمبر اکرم انجام داد همان کار را که احقاق ولایت بود. مسئله، مسئله فدک و امثال ذلک نبود.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۳۹.

می آمد سراغ مهاجرین و انصار که مگر شما در
خُم نبودید؟! مگر در غدیر نبودید؟! مگر در
غدیر خم نبودید؟! پس چرا دست برداشتید؟! عذر
می آوردند که «ای دختر رسول خدا دیر به ما گفتی
حالا که عهد ما استوار شده دیگر نمی توانیم
برگردیم.»^۱ این مردم، این مردمی که به خطاب خود
پیغمبر اکرم اینها گوساله پرست بودند.^۲

أَبَتَاهُ هَذَا السَّامِرِيُّ وَعِجْلُهُ *** تُبَعَا وَمَالَ النَّاسُ عَنِ

هارون

یعنی این مردم دنبال گوساله رفتند سامری چه
کسی بود؟! آن عمر، ابوبکر را جلو انداخت

مظلومیت امیرالمؤمنین به نقل از روایت

حدائق سبعة

روایت حدائق سبعة از پیغمبر اکرم روایت
مشهوری است روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با آن
حضرت در باغهای مدینه گردش می کردند به باغی
رسیدند که آن حضرت فرمودند:

۱. رجوع شود به الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۰.

۲. رجوع شود به کتاب سلیم، ج ۲، ص ۸۷۷ و ۸۷۸.

«یا رسول الله چه باغ حرم و پرنشاطی است»
حضرت فرمودند: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا «باغ تو در بهشت از این باغ بهتر است» به باغ دوم رسیدند در باغ‌های بیرون مدینه حرکت می‌کردند تا هفت باغ در تمام این هفت مورد حضرت به امیرالمؤمنین می‌فرمودند: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا باغ تو در بهشت از اینها بهتر است. در این هنگام پیغمبر گریه کردند امیرالمؤمنین علیه السلام هم به گریه پیغمبر محزون شدند عرض کردند: «یا رسول الله برای چه گریه می‌کنید»

حضرت فرمودند: «به خاطر آن ضغانی که یُبدونها لَكَ بَعْدِي» آن کینه‌هایی که بعد از من این امت نسبت به تو بروز می‌دارند و اظهار می‌کنند»
بعد حضرت فرمودند: «یا علی تو تالی من هستی و لواء حمد من در روز قیامت به دست تو است و جمیع انبیا باید به دنبال این لواء حرکت کنند. ای علی همان طوری که قوم موسی پس از رفتن موسی به کوه طور اینها گوساله پرست شدند. پس از من این امت من گوساله پرست خواهند شد، سپس گوساله پرست خواهند شد و سپس گوساله پرست خواهند شد»

(ابوبکر و عمر و عثمان) بعد حضرت می‌فرماید:

«آن وقت این مردم که هر کسی که توبه نکند و با آن حال از دنیا برود با قوم موسی که گوساله پرست شدند و توبه نکردند در جهنم مخلد خواهد بود»^۱.

۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۴۰۸ و ۴۰۹؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ مَرَّ مَعَهُ بِحَدِيثَةٍ حَسَنَةٍ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيثَةٍ! فَقَالَ:

يَا عَلِيُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، إِلَى أَنْ مَرَّ بِسَبْعِ حَدَائِقَ - كُلِّ ذَلِكَ يَقُولُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيثَةٍ! وَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا.

ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) بُكَاءً شَدِيداً، فَبَكَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبُكَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: يَا أَخِي [يَا] أَبَا الْحَسَنِ ضَعَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ يُبَدُونَهَا لَكَ بَعْدِي.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ.

این مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام است

بر اساس حق بودن افعال حضرت زهرا

سلام الله عليها

و حضرت فاطمه زهرا برای احقاق ولایت قیام

قال: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا سَلِمَ دِينِي فَلَا يَسُوءُنِي ذَلِكَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم):

لِذَلِكَ جَعَلَكَ اللَّهُ لِمُحَمَّدٍ تَالِيًا، وَ إِلَى رِضْوَانِهِ وَ

غُفْرَانِهِ دَاعِيًا، وَ عَنِ أَوْلَادِ الرَّشْدِ وَ الْغِيِّ بِحُبِّهِمْ لَكَ -

وَ بُغْضِهِمْ [عَلَيْكَ مُمَيِّزًا] مُنْبَأً وَ لِلِوَاءِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ حَامِلًا، وَ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الرُّسُلِ وَ الصَّابِرِينَ تَحْتَ

لِوَائِي - إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ قَائِدًا.

يَا عَلِيُّ إِنَّ أَصْحَابَ مُوسَى اتَّخَذُوا بَعْدَهُ عِجْلًا - وَ

خَالَفُوا خَلِيفَتَهُ، وَ سَيَّخَذُ أُمَّتِي بَعْدِي عِجْلًا، ثُمَّ عِجْلًا،

ثُمَّ عِجْلًا، وَ يُخَالَفُونَكَ، وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى هَؤُلَاءِ،

يُضَاهِئُونَ أَوْلِيكَ فِي اتِّخَاذِهِمُ الْعِجْلَ.

أَلَا فَمَنْ وَافَقَكَ وَ أَطَاعَكَ فَهُوَ مَعَنَا فِي الرَّفِيعِ

الْأَعْلَى، وَ مَنْ اتَّخَذَ الْعِجْلَ بَعْدِي وَ خَالَفَكَ وَ لَمْ يَتَّبِعْ،

فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ زَمَانَ مُوسَى، وَ لَمْ

يَتُوبُوا [فَهُمْ] فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ مُخَلَّدِينَ.

کردند. حضرت زهرا آمدند به مردم این را بفهمانند که اگر اجتماعی - تمام اجتماع - بر مسیری حرکت کند من دختر پیغمبر دست از کلام پیغمبر برنمی دارم، من دست از حق برنمی دارم! تمام مردم آمدند و به اُبی بکر پیوستند.

اگر ما بخواهیم راجع به آن حضرت صحبت بکنیم و تاریخ عمر آن حضرت را بخواهیم بررسی کنیم به این نکته می‌رسیم که حضرت زهرا یک وجودی بود که اصلاً در ضمیر آن حضرت فکر باطل و فکر منحرف خطور نمی‌کرد و هر فعلی از افعال آن حضرت بر اساس حق بود.

وقتی که شخصی در منزل آن حضرت می‌آید حضرت خودشان را از او می‌پوشانند پیغمبر اکرم می‌گویند:

«چرا خودت را از او پوشاندی چرا کنار قرار گرفتی»

حضرت می‌فرمایند: «اگر او مرا نمی‌دید وجود من را هم احساس نمی‌کرد.»^۱

۱. الجعفریات، ص ۹۵:

یعنی با این کلام حضرت زهرا می‌خواهد این را بفهماند که ای زن مسلمان وجود تو را مرد اجنبی نباید احساس کند. حضرت زهرا سلام الله علیها با تمام کارهای خود آن روش صحیح را به ما ارائه می‌دهد. فقط آن حضرت در مجلس اَبی‌بکر آن خطبه‌ای که خواندند^۱، فقط مسئله آن نبود. تمام زندگانی حضرت زهرا تمام زندگانی نشان دهنده حق و حقیقت است. بعد پیغمبر اکرم راجع به آن حضرت می‌فرمایند، آنچه را که می‌فرمایند.

«أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اسْتَأْذَنَ عَلَيْهَا أَعْمَى فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِمَ حَجَبْتِهِ وَهُوَ لَا يَرَاكِ؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَرَانِي [يَرَنِي] فَأَنَا أَرَاهُ وَهُوَ يَشْمُ الرِّيحَ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنِّي.»

۱. السقيفة و فدك، ص ۹۸ - ۱۰۱؛ بلاغات النساء، ص ۲۶ - ۳۱.

علت خوشحالی حضرت زهرا از خبر

شهادتش

یک وقتی مسئله‌ای در ذهنم آمده بود و خیلی روی این مسئله فکر می‌کردم و آن قضیه این بود که هنگامی که پیغمبر اکرم لحظات آخر عمر خود را می‌گذراندند و حضرت زهرا بر آن بالین آن حضرت حاضر شده بودند و بسیار ناراحت بودند و گریه می‌کردند که حضرت فرمودند: «تو اوّل کسی هستی که به من ملحق خواهی شد از اهل بیت من» حضرت خوشحال می‌شوند بعد از آن حضرت سؤال می‌کنند که جهت خوشحالی و فرح و انبساط شما چه بود حضرت می‌فرمایند: «پدرم به من بشارت داد که اوّل کسی که از اهل بیت من، به من ملحق خواهد شد، تو خواهی بود.»^۱

من با خودم سؤال می‌کردم مگر حضرت زهرا فرزند نداشت؟ مگر حضرت زهرا شوهر نداشت؟ چرا باید یک دختر این قدر متأثر بشود و این قدر ناراحتی فقدان پدرش بر او گران بیاید که به واسطه بشارت اینکه آن حضرت به او فرمودند: «اوّل کسی

۱. الإرشاد، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.

که از اهل بیت من به من ملحق خواهد شد تو خواهی بود» خوشحال بشود. خب یک زن ی، زنی که مادر است این هیچ گاه حاضر نیست اطفال خودش را بی سرپرست رها کند و به واسطهٔ فقدان پدر آرزوی وفات بکند. اگر یک زن به شوهر خودش علاقه دارد آن هم مانند امیرالمؤمنین علیه السلام آن هم مانند حضرت زهرا آخر این چه معنا دارد؟! این برای من مشکلی بود که این انبساط حضرت این چه جهتی دارد؟! مگر حضرت مادر نبود، مگر مادر فرزندان نبود، کدام مادری حاضر است فرزندان خودش را رها کند؟!!

حالا پدرش از دنیا می رود خب برود مگر به خاطر فقدان پدر انسان باید خوشحال بشود که زود به او ملحق بشود؟!!

بعد این طور به ذهنم رسید - نمی دانم اشتباه می کنم یا درست فکر می کنم - تنها توجیهی که توانستم برای این سؤال خودم بکنم و جوابی که توانستم به خودم بدهم این بود که حضرت زهرا سر پیغمبر بود و انفکاک بین آن حضرت و بین پیغمبر متصور نمی شود. پیغمبر از دنیا می روند انگار

حضرت زهرا از دنیا می‌رود. حضرت زهرا جزئی از وجود پیغمبر است و آن موجود لطیف و آن حقیقتی که تمام وجود او را پیغمبر اکرم گرفته او به نحوی است که اصلاً تصور فقدان پدر را نمی‌تواند بکند ما کاری به مصائب و اینها نداریم اگر این مصائب برای حضرت زهرا اتفاق نمی‌افتاد شاید حضرت از فقدان پدر دِق می‌کرد احتیاجی به این مسائل نبود.

معنای سرّ پیغمبر بودن حضرت زهراء

همان طوری که ما از روایات می‌فهمیم حضرت سرّ پیغمبر بود.^۱ سرّ می‌دانید یعنی چه؟ یعنی وقتی که پیغمبر اکرم (هر وقت) می‌خواست از مدینه بیرون برود آخرین کسی را که ملاقات می‌کرد حضرت زهرا بود. و وقتی که از جایی برمی‌گشت اوّل کسی را که ملاقات می‌کرد حضرت زهرا بود.^۲ اینها مسائلی است که ما نمی‌فهمیم. متوجه نمی‌شویم! انسان وقتی که بخواهد جایی برود از شهری بخواهد بیرون برود با اهل بیتش می‌خواهد خداحافظی کند،

۱. رجوع شود به مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۳۱ - ۳۳۵.

۲. همان، ص ۳۳۳.

آن نفر آخری را که می بیند کیست؟! آن آخرین نفری را که می بیند و دیگر بیرون می رود، آن کیست؟! آن محبوب ترین افراد به اوست غیر از این است؟! و وقتی که از جایی برمی گردد اشتیاق او برای دیدن افراد قوم و خویش و اهل بیت و آن کسانی که در آن شهر هستند اشتیاق او به کدام کس بیشتر است، به اوّل کسی که از همه افراد محبوبتر است می خواهد اوّل او را ببیند. قضیّه حضرت زهرا با پیغمبر اکرم به این نحو بود. آن وقت این فرد را و این شخص را و این کسی که این همه پیغمبر راجع به او سفارش کردند و آن همه راجع به او پیغمبر فرمودند؛ باید کار به جایی برسد که بیاید کنار قبر پیغمبر و از خدا طلب مرگ بکند.^۱

علت نامگذاری حضرت زهرا سلام الله

علیها به فاطمه

این حدیث را هم به عنوان تیمن و تبرک بخوانیم و مجلس را خاتمه بدهیم از امام صادق علیه السّلام سؤال شد که چرا به حضرت فاطمه زهرا فاطمه

۱. رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۵ - ۱۷۷.

می گفتند؟ حضرت فرمودند:

لَأَنْهَا فَطِمَتْ ذُرِّيَّتَهُ وَ شِيعَتَهُ مِنَ النَّارِ؛ «چون

حضرت جدا می کرد جدا می کند در روز قیامت ذریه و شیعیانش را از آتش جهنم لذا به حضرت فاطمه می گویند.»^۱

کیفیت ورود حضرت زهرا به عالم محشر

از امام علیه السّلام روایت است:

در روز قیامت که می شود حضرت زهرا سلام الله علیها سوار بر هودج در عالم محشر حرکت می کنند هفتاد هزار ملک در یمین و هفتاد هزار ملک در یسار و جبرئیل زمام ناقه را می گیرد و خطاب می کند

غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ بِنْتُ

رسول الله چشمهایتان را ببندید که فاطمه دختر پیغمبر حرکت می کند. روایت از پیغمبر است بعد پیغمبر می فرماید که: «تمام انبیا و مرسلین در آن هنگام از ابهت و جلال آن حضرت چشمشان را می بندند»

جلال آن حضرت آن قدر شدید است که هیچ

۱. دلائل الإمامة، ص ۱۴۸؛ معانی الأخبار، ص ۳۹۶؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۲۹ و ۳۳۰. با قدری اختلاف در مصادر.

دیده‌ای یارای دیدن و نظاره کردن به آن حضرت را ندارد حضرت حرکت می‌کند می‌آیند تا به ساق عرش که می‌رسند از ناقه خود را به‌زیر می‌اندازند و خطاب می‌کنند:

«پروردگارا داد من را از ظالمین به من و ظالمین به ذُرَّیَّهٔ من بگیر آن کسانی که فرزندان من را کشتند آن کسانی که حسین من را به شهادت رساندند داد من را از آنها بگیر»

خطاب می‌رسد: «ای حبیبهٔ من از من بخواه تا برآورده کنم و شفاعت کن تا شفاعت تو را بپذیرم»
آنگاه آن حضرت دست به دعا برمی‌دارد می‌گوید: «خدایا شیعیان من را و ذرّیهٔ من را و محبّین شیعیان من را مورد رحمت و لطف خودت قرار بده» خطاب می‌رسد از جانب پروردگار: «تمام شیعیان تو را و محبّین تو را داخل بهشت نمودم حضرت به اتفاق جمیع شیعیان داخل در بهشت می‌شوند.»^۱

از پروردگار متعال تقاضا می‌کنیم در این روز شریف که روز میلاد حضرت فاطمه زهرا سرّ پیغمبر

^۱. الفضائل (ابن شاذان)، ص ۱۱ و ۱۲؛ الأملی، شیخ صدوق، ص ۱۸. با قدری اختلاف در مصادر.

اکرم که شفیعہ روز جزا است کہ در دنیا و آخرت دست ما را از دامان آن حضرت کوتاہ مگرداند.

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ نَدْعُوكَ وَنَقْسِمُكَ وَنَرْجُوكَ بِمُحَمَّدٍ

وَاهْلِ بَيْتِهِ الْإِطْهَارِ يَا اللَّهُ پروردگارا ما را ببخش و

بیامرز، قلم عفو بر جرائم ما بکش، تا ما را نیامرزیده‌ای

از این دنیا مبر، دست و لاء ما از دامان محمد و آل کوتاہ

مفرما، پروردگارا از مسلمین و از شیعیان امیرالمؤمنین

علیه السلام رفع هموم و غموم بفرما، اسلام و مسلمین

را عزت و نصرت عنایت کن، کفار و مخالفین را

منکوب بنما، پروردگارا پیوسته سایه لطف و مرحمت

خودت را بر سر ما مستدام بدار، در فرج امام زمان

علیه السلام تعجیل بنما، ما را از یاران و منتظران واقعی

آن حضرت قرار بده، مرضای مسلمین شفا عنایت کن،

موتای آنها را ببخش و بیامرز، پروردگارا اسرای ما را

هرچه زودتر رهایی بخش، آنها را به اوطانشان

بازگردان، بالنبی و آله. صلواتی ختم کنید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ